

خدمتکار

فریدا مک فادن

مترجم: سعیده فراهانی

www.ketab.ir

سرشناسنامه: مک‌فادن، فریدا

McFadden, Freida

عنوان و نام پدیدآورنده: خدمتکار/فریدا مک‌فادن، مترجم سعیده فراهانی، ویراستار غلامرضا غلام‌حسینی

مشخصات نشر: انتشارات آنان ۱۴۰۳

مشخصات ظاهری: ۱۷۴ ص

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۲۳۷-۶۱-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The housemaid, 2022.

یادداشت: کتاب حاضر توسط مترجمان و ناشران متفاوت در سال‌های مختلف ترجمه و منتشر شده است.

موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱م.

American fiction -- 21st century

شناسه فزوده: عراقیه فراهانی، سعیده، ۱۳۶۵-، مترجم

رده‌بندی کتاب: PS ۳۶۲۲

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶

شماره کتابشناسی ملی: ۹۷۵۴۰۹



انتشارات آنان

خدمتکار

فریدا مک‌فادن

مترجم: سعیده فراهانی

ویراستار: غلامرضا غلام‌حسینی

صفحه‌آرا: آتنا شکاری

طراح جلد: منیره رحیمی

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰ هزار تومان

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

تلفن: ۰۹۱۸۳۴۲۷۰۴۷-۰۹۳۵۴۴۱۷۹۳۰

www.nashreanan.com

شروع

تا وقتی فرصت داشتم و پلیس نیامده بود، باید فرار می کردم. تا دقایق دیگر از حق و حقوقم ادا هم می کنند، تا همین الان هم این کار را نکرده اند، متعجبم. من هیچ اعتراضی نخواهم کرد؛ نه! من این کار را نمی کنم.

یکی از نیروهای پلیس کنار من نشسته است. داشتم فکر می کردم که او چه مدل مبلی در خانه اش دارد؛ شاید کاناپه خانه اش رنگ ضایع نارنجی رنگی دارد و پر است از موهای سگ یا کوبه اش و یک درز از شده هم دارد و آرزو می کند کاش او هم چنین کاناپه ای داشت.

حتی ممکن است به جایی که در اتاق زیر شیروانی هست هم فکر کند.

یکی دیگر از سامورها به سمت من می آید. شاید نیویورکی اش از من می خواهد که ماجرا را دوباره مرور کنیم. نمی دانم، شاید کارآگاه باشم. «سما کی جنازه رو پیدا کردید؟»

جواب می دهم: «حدود یک ساعت پیش.»

«اصلاً چرا اونجا رفتید؟»

لب هام را روی هم فشار می دهم و جواب می دهم: «بهته. گفتم که صدای شنیدم.»

و...

من احمق نیستم. دقیقاً می دانم که می خواهد چه بگویم! اینکه من جنازه طبقه بالا را گردن بگیرم؛ اما من به آرامی به پشتی مبل تکیه می دهم و کارآگاه من را به امید دیدن نگاه می کند و کسی خانه اش را تکان می دهد. حتماً با خودش فکر می کند این شواهد برای بستن دستبند بر من دست من کافی هست یا نیست.

«هی، کانرز!»

این صدای افسر پلیس دیگری است که بالای پله ها ایستاده و دستش را به نرده ها گره کرده است.

«کانرز باید بیای این بالا! باید ببینی این بالا چه خبره! حتی از پایین پله ها هم می توانم حرکت غشروف های گلوی را ببینم. باورت نمی شه.»